داستان‌های داوطلبانه

آسمان زیر آب(۳)

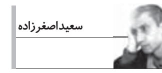

سعید اصغرزاده

نمی‌دانم کار درستی می‌کنم که این روزها یاد و خاطره داوطلبانی را ذکر می‌کنم که سال‌هایی نه‌چندان دور برای ماموطن جنگیدند و شهید شدند و تبدیل به الگوهای درخشانی برای ما و... هرچه باشد حکایت داوطلبی آنان شنیدنی است. کاش...

علیرضا فخرایی می‌گوید که احمد شیخ‌حسینی درباره شهادت امیر می‌گفت:

من بودم و شهید امیر فرهادیان‌فرد و شهید عباس رضایی؛ وقتی خورد به تنه‌ام، به خودم اومدم. قد یه کنده بزرگ نخل بود. فکر کردم تنه درخته، هیچی نگفتم، دم بالاییش توی تاریکی از آب بیرون زده بود. گفتم همه‌چیز تموم شد.

آروم گفتم: امیر، کوسه!

گفت: هیس!... دارم می‌بینمش...

دیدم داره ذکر می‌خونه. من هم شروع کردم. همین‌طور داشت حرکت می‌کرد. اگه کوچکترین صدایی درمی‌آمد با تیر عراقی‌ها سوراخ سوراخ می‌شدیم و اگه کاری نمی‌کردیم با دندون‌های کوسه تیکه‌تیکه می‌شدیم.

کوسه به ما پشت کرد و مقداری دور شد. خوشحال شدم. گفتم حتما گرسنه نیست.

آروم گفتم: امیر...

گفت: هیس!...

شروع کرد به ذکر گفتن. کوسه دوباره به ما رو کرد، برگشت و نزدیک و نزدیک‌تر شد امیر ذکر می‌گفت؛ من هم. نزدیک‌تر شد. با خودم گفتم لعنتی! یا شروع کن، انگار گرسنه نیستی...

کوسه شروع کرد دورمون چرخید. می‌گفتن کوسه قبل از حمله دودور، دور شکارش می‌چرخه، بعد حمله می‌کنه و دیگه تمومه.

دور اول دورمون زده بود. من اشهدم رو خوندم. چه سرعتی داشت. دور دوم رو که زد، با همه‌چیز و همه‌کس خداحافظی کردم؛ خانواده‌ام، بروبچه‌های شناسایی، غواص‌ها و...

نزدیک‌نزدیک که رسید، صدای امیر آروم بلند شد، صداش هیچ‌وقت یادم نمی‌ره:

یامادر، یافاطمه‌زهرا، خودت کمکمون کن...

کوسه داشت همین‌طور نزدیک و نزدیک‌تر می‌شد. دیگه با ما فاصله‌ای نداشت. گفتم دست به اسلحه یا نارنجک ببرم. به خودم گفتم شاید یه نفرمون رو کوسه بزنه، دو نفر دیگه رو عراقی‌ها می‌کشن. منصرف شدم.

کوسه از کنارمون رد شد. اون طرف‌تر ایستاد. صدای امیر بار دیگه به گوشم رسید:

یامادر...

کوسه از ما دور شد و رفت. امیر توی آب گریه‌اش گرفت.

باورمون نمی‌شد که هنوز زنده هستیم. پاش به خاک که رسید، مرغ هوا شد. عجیب عوض شده بود. این‌قدر منقلب شده بود که انگار یه نفر دیگه‌اس.

بیشتر وقت‌ها غیبش می‌زد. پیداش که می‌کردن یه پناهی پیدا کرده بود، چشماش خیس بود و قرآن زیپی کوچولوش دستش بود. این اتفاق هفته قبل از عملیات والفجر ۸ افتاده بود. توی این مدت اگه امیر اسم حضرت فاطمه‌زهرا رو می‌شنید، گریه امونش نمی‌داد.

امیر آقا، حالا تنها تنها حال می‌کنی...

آنان که کوسه را به نظر کیمیا کنند... آیا بود که چشمکی به ما بزنند؟...

امیر آقا دست راستت زیر سر ما...

چرا غذا نمی‌خوری امیر؟ مرگ من بیا، فقط یه لقمه...

اون سحر همچین از خواب پرید که من وحشت کردم. خواب دیده بود؛ نگفت چه خوابی.

زد بیرون، گفتم: کجا امیر؟

گفت: می‌خوام برم برای آخرین‌بار نهر «طرف» را ببینم...

ما همیشه با هم می‌رفتیم اونجا. بذار همراهت بیام...

نه، بذار تنها برم، خواهش می‌کنم...

تو هم برای ما رفیق نشدی بروبابا...

اصلا صدای خمپاره که از نزدیک «طرف» اومد، دلم گواهی داد. پریدم ترک موتور...

بالای سرش که رسیدم، چشماش برای همیشه خواب رفته بود.

اخبار نیکوکاری

حمایت ۸۹۴ حامی نیکوکار از ایتام شهرستان سراب

مدیر کمیته امداد امام خمینی(ره) شهرستان سراب گفت: ۱۴۵ نفر از ایتام تحت‌حمایت این نهاد زیر چتر حمایتی ۸۹۴ حامی نیکوکار شهرستان سراب قرار دارند.

رضا محمدنسب‌نژاد با اعلام این خبر افزود: در سال گذشته حامیان نیکوکار بیش از ۲ میلیارد و ۶۶۵ میلیون ریال به ایتام نیازمند مساعدت کردند.

وی خاطرنشان کرد: این حامیان طی فروردین‌ماه امسال هم ۱۲۵ میلیون ریال به ایتام تحت‌حمایت کمک کردند.

محمدنسب‌نژاد یادآور شد: این نهاد از مردم نوعدوست شهرستان سراب در آستانه ماه مبارک رمضان درخواست مساعدت و حمایت از ایتام و نیازمندان می‌کند.

برگرفته از وبلاگ روزهای جانبازی

مردی از جنس بلور

در صحن جامع رضوی چشمم به جانباز ویلچرسواری افتاد که ویلچرش با بقیه ویلچرها متفاوت بود. ویلچر را با چانه‌اش هدایت می‌کرد. خودم را به ایشان رساندم و سلام کردم، با چهره‌ای بشاش با من برخورد کرد. نامش غلامحسین صفایی بود.

برای این که یه‌جوری سر حرف را با ایشان باز کرده باشم سوال کردم ساکن کدام شهر هستید و بلافاصله سوال کردم شما به ورزش بوچیا علاقه دارید؟

گفت: ساکن مشهد هستم، به ورزش بوچیا هم علاقه دارم ولی فرصت نمی‌کنم.

گفتم: چرا؟

گفت: مشغله‌ام زیاد است!

تصور بفرمایید جانبازی که به‌سختی روی ویلچر برانکاردی نشسته و دستانش هم هیچ حرکتی ندارد از کمبود وقت برای انجام کارهایش گله دارد.

گفتم: ببخشید مگر مشغله شما چیست؟

گفت: نویسنده هستم.

انشا می‌کنید و برایتان تایپ می‌کنند؟

نه، خودم تایپ می‌کنم!

چگونه؟

چگونگی قرار گرفتن کیبورد را طوری طراحی کرده‌ام که نزدیک صورتم باشد و با یک نی مخصوص که به وسیله لب‌ها و دندانم نگه می‌دارم به راحتی تایپ می‌کنم!

این کار را از زمانی شروع کردم که گزارشی از سیمای جمهوری اسلامی دیدم که یک معلول ایرانی در یکی از کشورهای اروپایی به وسیله کامپیوتر کتابی نوشته بود. من نیز به فکر تهیه چنین وسیله‌ای برآمدم. بعد از تهیه کامپیوتر و آموزش کار با آن، مشکل تایپ کردن به لطف پروردگار و کمک دوستم آقای صادقی (فرزند شهید صادقی) با طراحی صفحه کلیدی که می‌شد چند کلید موردنیاز را همزمان استفاده کرد حل شد.

«باخودم گفتم پس من و (محمدمهدی) و (بهمن) که فقط با یک انگشت تایپ می‌کنیم دیگر کار شاقی انجام نمی‌دهیم و نباید زیاد به خودمان ببالیم.»

و کتاب‌هایی که تالیف کرده‌اید؟

کتاب‌های مومن کیست، عوام و خواص، خاطرات جانبازی، عمل صالح و توصیه‌نامه که کاری رایانه‌ای از تالیفات من است.

چگونه مجروح شدید؟

روز ۲۷ بهمن ۱۳۶۰ بر اثر اصابت گلوله‌ای به نخاع گردنم به عنایت خداوند منان به درجه جانبازی نایل شدم و دوران بسیار سخت مجروحیت و زندگی بدون داشتن دست و پا، که حقیقتا زندگی متفاوتی با دوران سلامتی‌ام بود را آغاز کردم.

از ایشان سوال کردم فاصله منزلتان تا حرم آقا علی‌ابن‌موسی‌الرضا(ع) چقدر است؟

گفت: ۷ کیلومتر! که باز هم بر تعجب من افزوده شد. او افزود: هر موقع فرصت کنم برای عرض ادب به پیشگاه آقا علی‌ابن‌موسی‌الرضا(ع) به‌همین منوال شرفیاب می‌شوم.

و نکته جالب‌تر تغییراتی بود که در ویلچرش ایجاد کرده بود. مثلا با فشردن دکمه‌ای توسط دهانش پشتی ویلچر را به عقب (حالت خوابیده) یا جلو (حالت عمودی) تغییر می‌داد. این کار را به وسیله جکی که پشت ویلچرش تعبیه شده عملی کرده بود. می‌گفت این جک مخصوص تخت‌های اتاق عمل است و حدود ۵۰۰ هزار تومان هزینه داشته است. یا مثلا آینه الکترونیکی که روبه‌روی صورتش نصب کرده بود، محوطه زیادی از فضای پشت‌سرش را به‌صورت آنلاین ضبط و پخش می‌کرد.

کنار دسته ویلچر، صندلی کوچکی تعبیه کرده بود که می‌شد یک نفر کنار او بنشیند و همسفرش باشد.

می‌گفت، مسئول قسمت فرهنگی آسایشگاه جانبازان مشهد، عضو هیأت امنای مسجد و هیأت عزاداری محل هم هستم. خیلی لذت بردم از این همه اراده و پشتکارش. به غیر از من که خیلی تنبل هستم به‌نظر می‌رسد جانبازان ضایعه‌نخاعی گردنی اراده و تلاش‌شان خیلی زیاد است و چنانچه تصمیم بگیرند کاری را انجام دهند به هر طریق ممکن آن تصمیم را عملی می‌کنند.

خیلی به من اصرار کردند که یک وعده برای شام یا ناهار به منزلشان بروم ولی من چون تعداد همراهان و همسفرانم زیاد بودند از پذیرفتن دعوتشان امتناع کردم. فکر می‌کنم کمی از من دلگیر شدند ولی خودم دلم راضی نمی‌شد تعداد زیادی را بر سر خانواده‌اش خراب کنم، هرچند بی‌میل نبودم که در مورد کامپیوتر و وسایل توانبخشی استفاده‌شده در منزل‌شان و ابداعاتی که برای راحت‌تر زندگی کردن به‌کار برده بودند، مطلع و آگاه شوم. باور کنید خجالت کشیدم در برابر اراده، بزرگی و صبوری او خودم را هم جانباز بدانم. جانباز واقعی اوست و همسر گرامی‌اش که کلیه کارهای او از جمله غذا دادن به جانباز و کارهای طاقت‌فرسای دیگری بر عهده اوست.

تلاش برای احیای میراث فرهنگی

انجمن چارسوق کویر اردکان یک سازمان مردم‌نهاد است که فعالیت غیررسمی خود را در اسفندماه سال ۱۳۸۷ آغاز و در سال ۱۳۸۸ فعالیت‌های خود را رسما با اخذ مجوزهای لازم از سازمان ملی جوانان سابق شروع کرد. گستره فعالیت انجمن، استان یزد است. در سنوات آتی مجوز فعالیت انجمن به‌نسبت تغییرات در قوانین و آیین‌نامه‌های کشور و بعد از ادغام سازمان ملی جوانان با سازمان تربیت‌بدنی و حسب دستوراتی که در این زمینه ابلاغ شد مبنی بر این که سازمان‌های مردم‌نهاد باید مجوز ثبت شرکت‌ها و موسسات غیرتجاری و شماره ثبت داشته باشند و همچنین باید از استانداری هر استان دریافت مجوز کنند، اقدامات لازم خود را برای ثبت انجمن از استانداری استان یزد انجام داد و در تاریخ ۱۳۹۱/۴/۲۲ به شماره ۳۱۲۴۹ رسما مجوز فعالیت خود را از استانداری یزد اخذ کرد. درحال حاضر انجمن به مدیریت‌عاملی آقای محمد پورروستائی‌اردکانی و ریاست هیات‌مدیره آقای رضا ملاحسینی‌اردکانی اداره می‌شود. درحال حاضر این انجمن دارای ۷۰ عضو فعال است که در تمام برنامه‌ها یار و مددکار انجمن متبوع خویش هستند. شعار انجمن، فعالیت داوطلبانه، دوستانه و هدفمند است.

هدف از تأسیس انجمن

فعالیت داوطلبانه در حوزه تخصصی میراث‌فرهنگی و تاریخی و همچنین صنایع‌دستی و گردشگری و همچنین سعی در کشف، شناسایی، حفظ و حراست، آموزش و احیای وجوه ناشناخته میراث‌فرهنگی و گردشگری و صنایع‌دستی کشور و همچنین انجام کلیه فعالیت‌هایی که طبق قانون در حیطه فعالیت انجمن چارسوق کویر اردکان است.

فعالیت‌های مهم انجمن

مهم‌ترین فعالیتی که تمام کارگروه‌ها، کمیته‌ها و اعضای انجمن چارسوق کویر را تحت‌تأثیر قرار می‌دهد و در تقویم کاری انجمن ثبت‌شده که هرساله با کیفیت برتر و رفع نواقص سال گذشته بهتر از پیش دنبال می‌شود، برنامه راهنمایی مسافران نوروزی است که از ۲۸ اسفند هرسال تا ۱۵ فروردین سال بعد به‌صورت شبانه‌روزی از ۸ صبح تا ساعت ۲۲ شب در کل گستره شهرستان اردکان توسط اعضای انجمن انجام می‌شود. اگر بخواهیم تعدادی از سرفصل‌های دیگر فعالیت‌های این انجمن را نام ببریم، عبارتند از:

- فعالیت‌های آموزشی مانند برگزاری متوالی ۶ دوره کلاس‌های اردکان‌شناسی
- فعالیت‌های گردشگری مانند راهنمایی میهمانان و مسافران نوروزی و تابستانی و تورهای مختلف گردشگری
- برگزاری چندین نمایشگاه با موضوعات مختلف از جمله: روز ملی خلیج‌فارس، محرم و امثالهم
- شرکت در نمایشگاه‌های مختلف در استان و خارج از استان مانند نمایشگاه توانمندسازی سمن‌ها و همایش رویش
- برگزاری چندین همایش کشوری مانند همایش تشکل‌های میراث‌فرهنگی کشور یا همایش کشوری توانمندسازی سمن‌های حوزه میراث‌فرهنگی و محیط‌زیست کشور
- دعوت از چهره‌های فرهنگی کشور جهت بهره‌مندی عموم مردم و اعضا و ایراد سخنرانی این عزیزان مانند پروفسور رضا داوری‌اردکانی، دکتر علی‌اکبر ولایتی، پروفسور محمدحسین پاپلی، استاد محمدعلی اسلامی ندوشن، دکتر صفی‌نژاد و...
- همکاری با نشریات، مجلات، روزنامه‌ها و خبرگزاری‌های مختلف استان و کشور
- برگزاری جشنواره‌های متعدد مانند جشنواره فرهنگی هنری اردکان یادگار ماندگار
- برگزاری اردوهای متعدد استانی و خارج استانی برای اعضا
- مجری طرح بزرگ پایش بافت تاریخی اردکان
- مجری طرح تدوین تاریخی شفاهی اردکان
- اجرای طرح بازخوانی موزه مفاخر شهرستان
- برداشت، مستندسازی و تهیه پرونده جهت ثبت آثار تاریخی شهرستان در فهرست آثار ملی کشور
- پاکسازی بافت تاریخی در آخرین پنجشنبه سال توسط مردم و اعضای انجمن با برنامه‌ای تحت‌عنوان غبارروبی خاطره‌ها به‌عنوان یک طرح ابتکاری مفید
- شرکت مدیرعامل و نمایندگان انجمن در سمینارها و نشست‌های مختلف استانی و کشوری مانند شرکت در همایش کشوری ثبت آثار ملی
- شرکت در جلسات کارگروه‌ها و کمیته‌های مختلف فرهنگی و میراثی شهرستان به‌عنوان صاحب‌نظر
- به‌روزرسانی درگاه مجازی انجمن به‌عنوان یکی از سایت‌های مرجع خبری در استان و کشور در زمینه اخبار روز حوزه میراث فرهنگی.

پاورقی هفته

۳

چهار درسی که از مبارزه علیه موادمخدر و خشونت اسلحه آموختم

ایلونا زابو د کاروالهو
دیپلمات اجتماعی حقوق‌مدنی

ما در مورد سیاست موادمخدر موفق‌تر بوده‌ایم. اگر ۱۰ سال پیش از مردم می‌پرسیدیم که جنگ بر سر موادمخدر ممکن است یا نه؟ حتما به ما می‌خندیدند. زندان‌های پلیس نظامی زیادی وجود دارد و موسسات مالی از جنگ سود می‌برند. اما امروز سازمان بین‌المللی کنترل موادمخدر در حال فروپاشی است. دولت‌ها و جوامع مدنی رویکردهای جدیدی را تجربه می‌کنند. کمیته جهانی سیاست موادمخدر، مخالفانش را می‌شناسد، رئیس‌جمهوری قبلی برزیل «فرناندو هنریک» به رهبرانی از همه طیف‌های سیاسی دسترسی پیدا کرد، از لیبرال‌ها تا محافظه‌کاران. گروه‌های رده‌بالا موافق مباحثه صادقانه درمورد شایستگی و نواقص سیاست موادمخدر هستند. این مباحثه استراتژیک و آگاهانه بود که حقیقت تلخ تاثیر جنگ بر موادمخدر را آشکار کرد. جنگ برای موادمخدر همه‌جوره شکست خورد. موادمخدر ارزان‌تر و در دسترس‌تر از هر زمان دیگر است، مصرف جهانی بالا رفته است. اما بدتر این که پیامدهای منفی نادیده گرفته‌شده، تولید کرده. درست است که افرادی این مباحث را مطرح کرده‌اند، ولی ما از طریق پیشگویی استدلال‌های رقبایمان به‌وسیله نفوذ بر صدای قدرتمندی که چندسال پیش شاید درمقابل تغییر مقاوم بود، تفاوت ایجاد کرده‌ایم.

درس سوم: از اطلاعات برای پیشبرد استدلال‌هایتان استفاده کنید. اسلحه و مواد، مسائل احساس‌برانگیزانه‌ای هستند و ما دردمندانه در مبارزاتمان در برزیل یاد گرفتیم بعضی اوقات ممکن نیست وارد احساسات شد و به حقیقت پی برد. ولی این به معنی عدم تلاش نیست. تقریبا ما تا همین اواخر نمی‌دانستیم چند نفر برزیلی با اسلحه کشته شده‌اند. جالب است بدانید، یک برنامه به‌نام «مهلرز اپیاناداس» بود که به معنی «زنان عاشق» است، مبارزه ملی کنترل اسلحه را آغاز کرد. در یک بخش پربیننده، یک بازیگر نقش اول با یک گلوله منحرف‌شده کشته شد، مادربزرگ‌ها و زنان خانه‌دار برزیلی عصبانی بودند، ما برنامه‌ای ترتیب دادیم که شامل فیلمبرداری از یک رژه کنترل اسلحه می‌شد و این رژه در ساحل کوپاکابانا انجام شد. این رژه و مرگ تأثیر زیادی روی نظرعمومی داشت. در طول هفته‌ها، کنگره ملی‌مان لایحه خلع سلاح را تصویب کرد که سال‌ها بی‌توجه مانده بود و بعد توانستیم اطلاعات را به حرکت درآوریم تا نتایج موفق تغییرات قانون و برنامه جمع‌آوری اسلحه را نشان دهیم. منظورم این است: ما می‌توانیم ثابت کنیم جان بیش از ۵ هزار نفر را تنها در یک سال نجات دادیم. درمورد موادمخدر، برای کم کردن ترس و تعصب که اطراف این مسأله بود، ما توانستیم اطلاعاتی جمع و ارایه کنیم که نشان می‌دهد، سیاست‌های موادمخدر امروز ضرر بیشتری دارند تا استفاده‌کنندگان مواد و مردم کم‌کم دارند آن را می‌فهمند. چهارمین موضوعی که فهمیدم این است: از گردهم‌آوری دوستان قدیمی‌تان نترسید. چیزی که در برزیل یاد گرفتیم و این تنها در کشور من کاربرد ندارد اهمیت جمع‌آوری افراد با نظرات متفاوت و گلچین کردن آنها است. اگر می‌خواهید جهان را تغییر دهید، داشتن یک جامعه حد وسط طرفدار خودتان کافی است. درمورد دو مسأله موادمخدر و اسلحه، ما مخلوطی عالی از افراد را گردهم آوردیم. ما با نخبگان بسیج کردیم و پشتیبانی بزرگی از رسانه گرفتیم. ما قربانیان، طرفداران حقوق‌بشر و افراد فرهنگی را جمع کردیم. ما کلاس‌های حرفه‌ای برگزار کردیم با دکترها، وکلا و افراد آکادمیک. چیزی که من طی این سال‌ها یاد گرفتم این است که ائتلاف کسانی که اراده دارند و کسانی که اراده ندارند را احتیاج دارید که تغییر ایجاد کنید، درمورد مواد، ما احتیاج به آزادی‌طلبان مخالف ممنوعیت‌ها و قانون‌گذاران و سیاستمداران لیبرال داریم. آنها شاید موافق همه‌چیز نباشند: درحقیقت آنها مخالف همه‌چیز هستند اما حقانیت مبارزه براساس نظرات مختلف است. بیش از یک دهه، من زندگی راحتی در یک بانک سرمایه‌گذاری داشتم و از دنیای دیپلماسی جامعه مدنی خیلی دور بودم. اما از فرصت استفاده کردم. من راه را تغییر دادم، در راه کمک کردم تا جنبش‌های اجتماعی ایجاد کنم و معتقدم بعضی از قسمت‌ها را امن‌تر کرده‌ام. تک‌تک ما قدرت تغییر جهان را داریم. این که مبارزه برای چه مساله‌ای است یا چقدر این مبارزه سخت است، مهم نیستند، مهم آن است که جامعه مدنی، مرکزی برای تغییر است.

دریچه

انتقاد کافی نیست؛ الگوهای رفتاری ما کدام است؟

احمد مرشدلو
نقاش

تجربه از زمانی آغاز می‌شود که چشم می‌گشاییم. درصد کمی از شناخت ماغریزی‌ست. ما چیزی جز بستری که در آن رشد یافته‌ایم نیستیم و این که فکر کنیم کودکانمان یا نسلی که تربیتشان برعهده ماست، جدا از آموزه‌های درست یا غلط ما خواهند بود، کوته‌فکری‌ست.

خانواده مکان آموزشی هر انسانی است که با توجه به موقعیت‌های فرهنگی و طبقه اجتماعی جایگاهی منحصربه‌فرد دارد. آغاز هر نظام آموزشی والدین هستند و این مجموعه تربیتی را در ذهن کودک می‌سازند. از تربیت به‌عنوان مجموعه یاد می‌کنم، به‌این دلیل که براین باورم تربیت انسان‌ها مجموعه‌ای از آموخته‌هاست که در دوره‌های مختلف به ذهنشان تزریق یا با تفکر انتخاب می‌شوند.

من جامعه‌شناس نیستم اما به‌عنوان یک هنرمند اجتماعی، پرونده‌های رفتاری بی‌شماری را در ذهن دارم. انسان‌هایی که با تناقض‌های رفتاری، خود و اطرافیانشان را آزار می‌دهند که متاسفانه این رفتارهای ناهنجار به فضای کوچک ارتباطی انسان‌ها محدود نمی‌ماند، مادامی که این افراد جایگاه بالای اجتماعی نیز دارند؛ جایگاهی والاعم از نفوذ و قدرت.

اما تناقض‌های رفتاری از دورانی می‌آید که شاید امروزه به سختی آن را به یاد بیاوریم. زمانی که نظام آموزش‌وپرورش تعالیمی را ارایه می‌کند که با آموزه‌های خانوادگی به‌شدت در تناقض است. کتاب‌های آموزشی دگمی که راه خلاقیت و تفکر را بر دانش‌آموز می‌بندند و خانواده‌هایی که به دروس مدرسه بدبین‌اند؛ کودکان را ناخودآگاه بر سر دوراهی و انتخاب می‌گذارند. غیرمنصفانه‌ترین عملی که همه ما یا انجام می‌دهیم یا با آن درگیریم. قدرت تمییز خود را از دست می‌دهیم و وقایع را یا سفید می‌بینیم یا سیاه! آدم‌ها را یا سفید می‌بینیم یا سیاه! از دوره کودکی همین را آموخته‌ایم؛ یا به مدرسه ایمان می‌آوریم یا به والدینمان. یکی حق و یکی باطل. یکی خیر و یکی شر! ما با این جنگ‌های درونی رشد و از نظام خانواده و مدرسه عبور می‌کنیم و به ارگانی می‌رسیم که پررنگ‌ترین نقش را در تربیت افراد برعهده دارد: صدا و سیما! به‌گمانم هیچ احتیاجی به توضیح ندارد که بگوییم چقدر برنامه‌ها و خط‌مشی متفاوت از یک رسانه یا حتی یک شبکه می‌بینیم. از تناقضات آشکار شعارها و عملکردها گرفته تا خیر و شر سریال‌های بی‌مایه، همه‌وهمه بر اذهانمان تأثیر گذارند. پخش دروغ و نهی دروغ، رواج بی‌اعتمادی و بدبینی. پرداختن به موضوعاتی سخیف و شعارهای تربیتی و تعاریف انتزاعی از روابط سالم دادن. خود این مجموعه به تنهایی کافیست برای زوال ذهن مخاطب که دیگر نیازی به طرح مسائل دانشگاهی و مهجور بودن نظام آموزشی حاکم بر دانشگاه‌ها (به‌ویژه در مقوله هنر) باقی نمی‌ماند.

در اجتماع هم با کارگزارانی روبه‌رو می‌شویم که مانند ما از تناقضات تربیتی رنج می‌برند. رفتارهای ناهنجار با کسانی که قسمتی از زندگی‌شان به دست آنهاست یک‌طرف، آموزشی که به‌طور ناخواسته به سبب شغلشان به نسل بعدی انتقال می‌دهند از سوی دیگر منجر به ادامه این روند قهقرایی‌ست.

با این حال گمان می‌کنم گله و شکایت یا با چشمی مثبت‌اندیش‌تر «انتقاد» نمی‌تواند به‌تنهایی راهگشای این مهم باشد.

پرسش‌هایی که درحال‌حاضر قسمت اعظمی از ذهن مرا به‌خودش اختصاص داده اینهاست: که با شرایط موجود نقش هر فرد به‌تنهایی در مقوله تربیت چیست؟ و آیا تغییر در عکس‌العمل‌های ما می‌تواند سودمند باشد؟

جواب‌هایی که در ذهنم شکل می‌گیرد البته با توجه به سن و شرایطم تا حدودی رنگ‌وبویی از ارزیابی مثبت دارند، شاید در پیری یا پختگی، سالیان بعد به این نتیجه برسم که حتی تفکر در این موضوعات اشتباه است چه رسد به نوشتن و انتشار آن. اما پاسخ‌هایم این روزها و در جوانی آمیخته با امید است برای روزهای بهتر. با این حساب گمان می‌کنم اگر هرکس با دلسوزی وظیفه‌ای را که عهده‌دار است انجام دهد، به‌عنوان یک فرد تأثیر بسیار چشمگیری در روند صعودی مقوله تربیت خواهد گذاشت. بر این باورم که شناخت نسل‌های پس از ما و برآورده کردن نیازهای آموزشی و تربیتی‌شان بسیار راهگشا خواهد بود. شاید این دایره تسلسل در نقطه‌ای شکسته شود و ما بتوانیم روند صعودی این مهم را شاهد باشیم.

ترک عادات غلط رفتاری حتی بسیار جزیی می‌تواند در شکل‌گیری خواسته‌های ما مهم باشد. این که در پیشامدهای مختلف از یک الگوی رفتاری، همانی که به نحوی به ما تزریق و تحمیل‌شده پیروی نکنیم و همیشه برای مسائل یک راه‌حل کلیشه‌ای را به‌کار نبندیم. در سطوح بالاتر و با نگاهی آرمانی‌تر می‌توان به نقش رسانه‌ها در این خصوص اشاره کرد که با برطرف کردن نیاز مخاطب و با استفاده از کارشناسان مجرب مسیری که بن‌بست به‌نظر می‌آید را بگشاید.

و شاید در لایه‌های عمیق‌تر اجتماع خانواده‌ها بتوانند با درایتی درخور نقش پررنگ خود را درک کنند و بدانند تا چه حد سرنوشت انسان‌های معاصرشان به عملکردهای صحیح آنها در جنبه‌های مختلف فکری گره‌خورده است.